

در گذرگاه ادامه‌ی انقلاب مردمان ایران و داستان "از ماست که بر ماست". امین بیات



جمهوری اسلامی در طی چهل و یک سالی که از استقرارش می‌گذارد، همواره دستخوش تغییر و تحولاتی شده که در بیشتر موارد افراد یا بعضی سازمانها تحلیلهایی درمورد ادامه سیاست این دولت از خود ابراز نموده‌اند که با واقعیت مطابقت نداشته یا کلن نظرات اشتباه و غلط از آب درآمده‌اند، برای نمونه در اول انقلاب پشتیبانی حزب توده از جمهوری اسلامی و ضد امپریالیست نامیدن این رژیم، که دیدیم عاقبت آنرا که چه بلایی بر سر رهبران این حزب آمد، نمونه دیگر از طرف فداییان اکثریت و اتحاد جمهوریخواهان سالیان سال مبلغ این بودند که جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است که کلن غلط و نظری اشتباه بود، که پس‌از سالها ندانمکاری بالاخره موجب تجدید نظر هائی گرچه سر بسته اما ابراز شده است.

دردوران قبل از انقلاب 57 تحلیلگران که بررسی نظام سیاسی - اجتماعی و اقتصادی آن دوران را تحلیل میکردند، می‌پنداشتند که دست آوردهای انقلاب سفید شاه مبتنی براینکه ایران میتواند ژاپن دوم بشود و گرایشهای معمولاً غالب بر "چپ" نیز با تئوریهای وابستگی شاه تکیه مینمودند و یا بر اساس تئوریهای مائو "نیمه فئودالی" که می‌پنداشتند سرمایه داری هیچگاه توسعه قابل توجه اجتماعی- اقتصادی برای جهان سوم نخواهد داشت.

تئوریسین های آن دوران طیف مائوئیستی ادعا میکردند که ایران تحت سلطه ی امپریالیسم آمریکا قرار دارد و می‌پنداشتند که بر همین اصل و نظر مانع توسعه ی کشور شده است، ولی امروز که جمهوری اسلامی کاملن به سمت شرق (چین و روسیه) روی آورده، آن تئوریسین ها که امروز با کوله باری از تجربه 50 ساله نظر عوض کرده و میگویند بله، "قرار داد" 25 ساله با چین و 20 ساله با روسیه به نفع ایران است، با برنامه ی حزب کمونیست چین موافقت و از سیاست جمهوری اسلامی دفاع مینمایند و می‌پندارند که

تئوری وابستگی با امپریالیسم آمریکا شکست خورده ، ولی تئوری وابستگی اگر با چین باشد ، راه دگرگونی و توسعه ملی و صنعتی در ایران آینده است .

این رفقا قلم فرسائی میکنند و میگویند باید بررسی کرد که توسعه سرمایه داری از چه راههایی باعث رشد و دگرگونی اقتصاد ایران اسلام زده خواهد شد ، وضعیتهای اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی دوران چهل ساله در جمهوری اسلامی راه حل شرق و وابستگی به حزب کمونیست چین را می طلبد.

دیدیم ک که در دوران شاه و بفرمان امپریالیسم آمریکا " انقلاب سفید " نتوانست و موفق نشد مسئله ی کشاورزی ایران را حل و فصل نموده و با شکست روبرو شد، و یکی از ویژه گیهای تضاد "انقلاب سفید" باعث این شد که زمینه ی عینی و اجتماعی - انقلاب 57 ، آماده شود.

مشى مبارزه مسلحانه چریکی علیه حکومت وابسته ی شاه هم به ناکامی کشیده شد و عاقبت بدام حزب توده افتاد بجز اقلیتی تحت نام رفقای اقلیت، و نداشتن برنامه در جبهه ملی مصدق در دوران انقلاب و افتادن بدام خمینی و مذهب و تائید دولت مذهبی و قانون اساسی جمهوری اسلامی و توهم داشتن به خمینی، که موفق شد "چپ" را تجزیه ، آنرا ضعیف و بعد نابود کند، غافل ماندن از نقش امپریالیسم انگلیس و آمریکا و سایر شرکاء در پشتیبانی از خمینی که نشان داد تحلیل ها ی چپ در مورد خمینی غلط بود، البته در آن دوران چپ مستقل تحت نام جنبش مستقل کارگری به همه این مسائل برخورد درست داشت.

مسئله تبعیدیان قبل از انقلاب که دور و بر خمینی پرسه میزدند، مانند قطب زاده و بی صدر و... که توانستند از نا آگاهی مردم سوء استفاده کرده و قدرت را به دست بگیرند و موقعیت خمینی را مستحکم کنند و طی 41 سال ثابت شد که نیروهای مذهبی قدمی حتی نتوانستند برای رفاه مردم و حل مشکلات اصلی و اساسی بردارند، حتی بسیج عمومی مردم را به کجرا کشاندند با چاشنی اسلامی و قوانین فوق ارتجاعی اسلامی، هیچگونه آزادی سیاسی نتوانستند ایجاد کنند آن حد اقل آزادی دوران قبل از انقلاب را هم سرکوب و از بین بردند، درست مانند زمان پهلوی حتی صد برابر عقب مانده تر و ارتجاعی تر ، ملا ها نتوانستند بخوبی مردم را تحقیر کرده و آنها را به آلت دست خود تبدیل کرده و ثروت اندوزی نموده و مردم را هر

چه بیشتر تحت فشارهای اقتصادی قرار بدهند.

مقاومت و مبارزه نیروهای کرد و آذربایجانی و... را در هم شکسته و آنها را مجبور به تمکین به سرمایه داری جهانی از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا، و مدارا با جمهوری اسلامی و نشست و برخاست بنمایند.

در واقع مرکز گرائی سیستم پادشاهی و مدرنیته جایش را به دیکتاتوری قرون وسطائی اسلامی و عقب مانده با برنامه ریزی سرمایه داری جهانی، عوض کرد.

این تغییر و تحول در حالی صورت گرفت که شاه ارزشهای غربی را وارد ایران میکرد و جعل سنتهای شاهنشاهی در ایران و خمینی راه حل ساختگی یعنی حقنه کردن گرایشی از اسلام که مردم با آن آشنائی نداشتند و مانع واقعی مسائل اجتماعی، اقتصادی شد.

در دوران شاه نفت استخراج میشد و دولت ادامه کارش وابسته به صادرات نفت جهت درآمد ارزی برای ساختار کشور میشد و همین روش در دوران چهل ساله ی اخیر نیز ادامه یافت تا دولتهای آمریکا و اروپا به سیاست غلط خود در انقلاب 57 پی برده و شریان درآمد نفت ایران را بستند، با بسته شدن شیرهای نفت وامکان نداشتن فروش آن ملاها به عزاداری و تروریسم و کردنکشی روی آوردند و تلاشهای مذبوهانه انجام دادند که بتوانند نفت را به فروش برسانند ولی ترفند های آنها موفق نشد.

سرانجام موضع بین المللی جمهوری اسلامی شکست خورده و همراه با اتهام بزرگترین دولت تروریستی به جمهوری اسلامی که حد اقل سیصد نفر از افراد مخالف با نئیدئولوژیهای متفاوت رادر خارج ترور کرده و در داخل قتل عام و کشتار 67 و پر کردن زندانها با مهاجرت میلیونها ایرانی، علاوه بر این ها جمهوری اسلامی دارای هیچگونه برنامه و عملی برای بهبود جامعه ندارد و به ورشکستگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در غلطیده است.

با اشغال جنون آمیز سفارت آمریکا در نوامبر 1979 بعنوان حرکت "ضد امپریالیستی" همراه با چاشنی عوامفریبی، موجب انحراف "چپ" در آن دوران شد و با پشتیبانی از گروگانگیری اعضا سفارت بهترین کمک و پوشش برای تحکیم دیکتاتوری مذهبی در جمهوری اسلامی شد.

"چپ" در ایران کم اشتباه نکرد یکی از انحرافات بزرگ او در

مورد "لیبرالیسم" بود که "چپ" باعث متلاشی شدن "لیبرالها" گردید و دو دستی آنها را به دامن خمینی انداخت، خمینی شاید اول توانست لیبرالها را از سر راهش بر دارد و بعد متوجه چپ شده و همه را دستگیر و قلع و غم کند.

"چپ" آن دوران با مرکزیت حزب توده و فدائیان و رفتار و گفتارش با جبهه ملی و نهضت آزادی و دیگر لیبرالها با واگذاری رهبری به خمینی انقلاب را از مسیر اصلیش بیرون آورد که علیه خود چپها و جبهه ملی و لیبرالها در نهایت انجامید و یکی از خطاهای کنفدراسیون جهانی هم همین بود که میبایست از نیروهای طرفدار خمینی فاصله میگرفتند و تا حدودی با اخراج بنی صدر و قطب زاده از کنفدراسیون در این راه قدم بر داشت ولی با پذیرش پیام مزورانه ی خمینی به کنگره کنفدراسیون خط بطلان به آینده خود کشید، گر چه دیگر دیر شده بود و سرمایه داری جهانی تصمیم خود را گرفته بود و از دست چپ و غیره هم کاری نمیتوانست انجام بگیرد.

توهم پراکنی نسبت به رژیم خمینی و مدارا کردن با آن دست آخر موجب شکست و سر افکندگی چپ توده ایسم و جریانهای وابسته از قبیل حزب رنجبران و امثالهم گردید و امروزحتا چوب ندانم کاریاآنروز چپها را همه میخورند، اشتباهات غیر قابل جبران آن دوران و عملکرد چپ امروز حتی حرکت بسوی ساختن یک جبهه ی مخالف از آپوزیسیون وسیع و پلورالیستی را دچار مشکلات عدیده نموده است، که قادر نیست از تمدنهای سنتی آموزه های "چپ" مستقل علیه غرب امپریالیستی و همچنین شرق امپریالیستی شکل بگیرد.

منظور از شکست "چپ سنتی" ، نه شکست باورها، معیارها، ارزشها، نظریه ها، بنیادهای فکری سوسیالیسم است، بلکه شکست چپ وابسته و نظریات انحرافی آنها است، امروز حتی اگر به چپ مائوئیستی طرفدار تسلط چین به ایران اشاره میشود نه اینکه این تفکر توده ای و استالینی به کجراه تاریخ کشیده شده است ، بلکه تنها به این خاطرکه راه خود راز وابستگی به چین و روسیه جداکنند، بهر حال همین "چپ سنتی" در تحول یا ادامه انقلاب 57 اگر از روش استقلال طلبانه با بحرانهای آینده پیروی کند، نقشی عمده میتوانند بازی کنند، زیرا میتوانند اندیشه ها حتی سوسیالیستی متحول شوند و شاگردان نادان دیروز بتوانند در آینده قدم های سنجیده و موثر برای هموطنان خود بر دارند، این سخن گزافه نیست که گفته شود نمیتوان از چین ، روسیه و آمریکا ایرانی وارد کرد که دلشان بحال مردم ایران بسوزد، البته بیان این سخن دشوار است، چرا که داشتن

استقلال یک شبه بوجود نمی آید، و آدمی به جز حاصل الگوهای فرهنگی که ساختار ذهن سیاسی او را می سازند نیست.

در طول تاریخ در جهان و در ایران یاد آوری اینکه قتل عام میلیونها ارمنی ، قتل عام میلیونها یهودی، و بالاخره آيا رفيق استالين ميتوانست مليونها مخالف خود را از ميان بر دارد بدون كمك ياران هم نظر خود البته جواب روشن است نه نميتوانست ، پس بخشي از مردم و آ نهايكيه به جمهوري اسلامي مشروعيت دادند و كمك كردند دولت اسلامي در ايران مستقر گردد كه مرتكب اين همه جنايت و كشتار شود ، در اين جنايات شريكند، و گرگ بودند در لباس آدم.

چپ وابسته زير پوشش سنتهاي مذهبي رفته و تصور ميكردند كه ميتوانند تاريخ را مهار نموده و ميان بر بزنند به مقصد برسند و بتوانند عدالت اجتماعي را در جامعه گسترش دهند، اما زمانيكه اين سنتها شكل وشمايل مشخص سياسي مد روزويا شكل فلسفي به خود گرفت ، وازپشت عينكهاي جامعه شناسي و ارزشهايي كه همواره بيرون از چار چوب هاي اجتماعي و اقتصادي جامعه قرار ميگيرند و موفق نميشوند، و ديوانه اي چون خميني را با كمك فكري دنياي چپاولگر واستثمارگر سرمايه داري بر جان و مال ايرانيان حاكم ميكنند، و محتوای انقلاب مردم را با زير بنای شناخته نشده در جامعه يعنى ئيدئولوژی واندیشه مذهبی ودولت مذهبی كه با مفهوم انقلاب و اهداف آن هيچگونه مطابقت و خوانائيندارد ، پيوند ميزنند وچهل سال واندی بدرازا ميكشد تا بخشي از جهان سرمايه داري ترمز انقلاب مذهبی را از راه دوربكشند وحرکت قطار ارتجاعی و پوسيده ی مذهب را به ذباله دان تاريخ بسپارند.

28.09.2020

لبنان



اعتراضات گسترده ی مردم لبنان از کلیه ی اقشار طبقاتی موجب سقوط دولت بی کفایت لبنان شد

امین بیات

اعراضات خشمگین و متحد مردمان لبنان امروز بازتاب جهانی بخود گرفته، مردم لبنان به درستی علیه مسئولان بی کفایت و نا کار آمد دولت لبنان ، اعتراض به بی کفایتی در اداره امور کشور و آنها را "مسئول انفجار" و کشتار مردم قلمداد کرده اند، رویدار مصیبت بار بندر بیروت انعکاس عظیم انفجار موجب شتاب مبارزات اجتماعی مردم لبنان را ده چندان افزایش داد، دامنه اش آسمان تهران، دمشق و بغداد را روشن نمود و اعتماد عمومی را کلا از این دولتها سلب کرد، و خواب خوش حزب الله، سپاه قدس را به وحشت و پریشانی تبدیل نمود.



جوانان لبنانی در روز های پس از انفجار با بر پائی تظاهرات خشمگین خود باعث سقوط دولت لبنان شدند. و نوک حمله ی تظاهرات جوانان علیه حزب الله لبنان و نظام جمهوری اسلامی بوده، شعار های تظاهرات نشان داد که دیگر مردم لبنان نه به این دولت اعتمادی دارند و نه به جنگ نیابتی که حزب الله که از جانب سپاه قدس پشتیبانی نظامی و مالی میشوند و همچنین خواهان خلع سلاح حزب الله و کوتاه شدن دست جمهوری اسلامی از سر مردمان لبنان میباشند و

بیان کردند که دیگر تقسیم بندی مذهبی و طایفه ای را برای حکومت و دولت لبنان نمی پذیرند.

بنظر من تا مادامی که دست خون آلود سپاه قدس از بالای سر جوانان لبنان بطور جدی و قاطع کوتاه نشود و حزب الله که روی دیگر سکه سپاه پاسداران جمهوری اسلامی هستند خلع سلاح نشوند و جمهوری اسلامی با همت مردم ایران سرنگون نگردد نه مردم ایران و نه مردم لبنان و سوریه و عراق روی آزادی نخواهند دید.

جوانان لبنانی معتقدند که هر شهروند لبنانی دارای یک رای میباشد و می پندارند که حیات سیاسی اسلام گرائی بنیادگرا که عملکرد سیاسیش در ایران علیه مردم ایران ثابت شده، دیگر اعتباری ندارد و باید به دولتهای مذهبی خط بطلان کشید.

پس از انفجار در بندر بیروت در واقع اداره لبنان توسط سه قوه که در مجلس تصویب کرد، زمام امور را به ارتش واگذار نمود زیرا وضعیت بصورت اضطراری و انفجاری بود.

لبنان از لحاظ تاریخی قسمتی جدا شده از سوریه و همچنین از امپراطوری دولت عثمانی و همیشه تحت سلطه و زیر نفوذ سیاستهای دولت استعمارگر فرانسه، بوده است.

اشغال لبنان توسط اسرائیل در سال 1982، کشتار در اردوگاه صبرا و شتیلا تحت نظارت دولت صیهونیستی اسرائیل، همراه با خروج نیروهای متجاوز فرانسه و آمریکا از خاک لبنان پس از حملات حزب الله در سال 1983 که مستقیم از جانب جمهوری اسلامی هدایت و پشتیبانی نظامی شد، از جمله مهمترین رویدادهای کشور لبنان بوده است.

در حال حاضر جنوب لبنان زیر مجموعه و در تحت سیطره ی حزب الله یعنی جمهوری اسلامی و سپاه قدس تا قبل از انفجار بوده است.

حزب الله بدون حمایت مالی میلیاردری از سرمایه های مردم ایران و تجهیزات نظامی نمیتوانست نه چنین عرض و اندامی در لبنان راه بیندازد و بدستور سپاه قدس رفیق حریری را بقتل برساند که محاکمه ی مضمونین به بقتل در این روزها محاکمه شوند.

سازمان ملل متحد در طی صدور قطعنامه ای خواستار خلع سلاح حزب الله بعنوان عاملین قتل رفیق حریری شده بود و اخیرا دولت آلمان تشکیلات حزب الله لبنان را یک تشکیلاتی تروریستی شناخته است.

حامی اصلی حزب الله در لبنان جمهوری اسلامی در رکود اقتصادی بسر میبرد و این رکود تأثیرات بالقوه منفی بر تشکیلات تروریستی حزب الله داشته است و موجب حاد شدن شرایط معیشتی آنها نیز گردیده است. و باعث کم شدن مداخله ی حزب الله و سپاه قدس در جنگ سوریه که برایشان جنبه حیاتی داشته، شده است.

بهر حال هنوز برای افکار عمومی روشن نیست که عامل اصلی این انفجار مهیب چه بوده، یا چه کسانی، و یا چه دولتی دست به این جنایت زده است، البته در خبرها بود که در سال 2013 بدلیل نامشخص یک کشتی روسی حامل 2750 تن نیترات آمونیوم در بندر بیروت پهلوی گرفت و در سال 2014 به یک انبار انتقال داده شد، که حزب الله حاکم بر این بندر و انبار، بوده است.

با نگاهی عمیق و کنجکاوانه و با برداشتهای نئی از پیش فرضها میتوان به این نتیجه رسید که این انفجار از قبل بر نامه ریزی شده و تدارک دیده شده بوده است، بهیچوجه نمیتواند خود بخود صورت گرفته باشد، و حتا حزب الله در گذشته از این مواد جهت درست کردن بمب انفجاری دستی درجنگ سوریه استفاده میکرد است، آنهم پس از چندین سال که در این انبار نگهداری میشده است، این انفجارها و آتشسوزیها در منطقه و بخصوص در ایران دارای دامنه وسیعی بوده که تا کنون با انواع دروغها و دسیسه چینیها آنها را خود بخودی و یا نقض فنی به افکار عمومی جلوه داده اند، آتشسوزی جنگلها، موسسات صنعتی، نطنز و امثالهم که همه عمدی صورت گرفته است، برای نمونه آتشسوزی در انبارهای مواد غذایی در سوریه و انبار گندم در بندر بیروت، عمدی بودن مسئله را بیشتر قابل فهم میکند.

درواقع میتوان به این حدس و گمان بیشتر تکیه نمود که منافع اقتصادی کشورهای سرمایه داری آمریکا، فرانسه، عربستان، ایران، روسیه و بالاخره چین هر کدام برای تامین منافع و بردن سود، قابل تعمق هستند، همچنان که مکرون شتاب زده داستان استعمار کهن را نوید داد و زنده کرد.

“صندوق بین المللی پول” در گذشته نه چندان دور خبر “فرو پاشی” لبنان را داده بود، و نخست وزیر لبنان را که باید پیشنهاد این موسسه امپریالیستی را می پذیرفت و در این مورد بود که میلیاردها دلار از “صندوق کمک های مالی” آزاد شد.

صدا و آتش مهیب این انفجار پیام روشن دست اندر کاران جاده ی

ابریشم سازمان همکاریهای شانکهای هم میتواند باشد، دولتهای ایران، چین و سوریه پیشقدم سرمایه گذاری در بیروت با شتاب شده اند، و از طرفی باید این مسئله را نا دیده بگیریم که هدف آنهایی که این انفجار را انجام داده اند، علاوه بر تداوم ورشکستگی اقتصادی، تحمیل قحطی، گرسنگی و در نهایت کشیده شدن منطقه نفت خیز خاور میانه به وابستگی، و بردن ثروت ملی مردمان این منطقه، نمونه بارز و روشن قضیه پیشنهاد "قرار داد" 25 ساله ی چین به جمهوری اسلامی و پیشنهاد "قرار داد" بیست ساله ی روسیه به جمهوری اسلامی، همه حکایت از برنامه های دراز مدت تحت نام بازسازی و سرمایه گذاری، ولی در حقیقت تداوم سلطه و چپاول ثروت ملی مردمان این منطقه میباشد.

شعار مردم در خیابانهای بیروت بطور کلی خواهان تغییرات اساسی و سیاسی گسترده بوده است و در این ارتباط بصورت نمادین اعدام میشل عون رئیس جمهور، حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان و حسان دیاب نخست وزیر لبنان را به نمایش در افکار عمومی جهان، گذاشتند.

از لحاظ اقتصادی میزان بدهی لبنان در سال 2019 یکصد میلیارد دلار معادل 150% کل تولید ناخالص داخلی در لبنان بوده است، از دیدگاه کارشناسی دولت لبنان ورشکسته بود، بعلت بدهکاری، و همچنین فساد اقتصادی سیستماتیک، و سوء مدیریت، نا کارآمدی در دولت های لبنان نهادینه بود و امروز پس از این انفجار کاملاً با شرایط بسیار اسفناک روبروست که برآورد کرده اند حد اقل 15 میلیارد دلار دیگر بر اقتصاد ورشکسته ی لبنان افزوده گردیده است، بندر اصلی لبنان بیروت که مرکز تجاری و مدخل واردات مواد غذایی بوده کاملاً ویران شده و غیر قابل استفاده، لبنان در حال حاضر مستعصل از تامین دارو و مواد غذایی است.

آیا مدیریت این وضعیت اسفبار درتوان رهبران فاسد لبنانی هنوز هست یا نه که بهمین دلیل معترضان درخواست کمک از دولت فرانسه و اتحادیه اروپا کرده اند که به زبان دیپلماتیک باز گشت لبنان به دوران تحت سلطه ی فرانسه است.

آنچه را که سپاه قدس جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان را وادار به تلاش مذبوهانه کرده است، ترس و وحشت آنها از بر ملا شدن مسائل ساختاری مخفی نگهداشته شده، مناسبات سیاسی فی مابین این دو جریان تروریستی یعنی سپاه قدس و حزب الله لبنان که پس از جنگ

داخلی در لبنان در سال 1990 ما بین این دو جریان بر قرار شد.

بهر حال ما چه بخواهیم و چه مخالف یا موافق باشیم ، شکل گیری یک نیروی سیاسی جدید در لبنان آشکارا خود را بیان خواهد نمود که دارای چشم انداز روشنی فعلا نیست، و دولتهای خارجی منافع طلب و سلطه جو خواهند توانست از ضعف سیاسی ، اقتصادی و نظامی لبنان استفاده ببرند، رد و مخالفت با قطعنامه تمدید تحریم تسلیحاتی در رابطه با جمهوری اسلامی در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، تنها به این منظور بود که فروش هر چه بیشتر تجهیزات نظامی به جمهوری اسلامی صورت بگیرد و دولت تروریست و متجاوز اسلامی با ایجاد نا امنی در منطقه سودهای میلیاردری در جیب کشورهای صنعتی ریخته شود، و حزب الله لبنان را حمایت کرده و به نا امنی در لبنان دامن بزند تا چند صباحی بتواند به حکومت ننگین خود ادامه دهد.

آیا حزب الله لبنان که کانون وحشت و ترور و در "عمق راهبردی" مقاومت قرار دارد میتواند ادامه زندگی مسلحانه و تروریستی خود را حفظ کند؟ بنظر من نه، اگر وضع مالی جمهوراسلامی بصورت فعلی ادامه یابد و روزه روز کمتر شود اثرات آن مستقیم بر پیکر حزب الله خواهد نشست و آنها خلع سلاح و متلاشی، خواهند شد.

مردمان آزادیخواه جهان باید همبستگی خود را با مبارزات استقلال طلبانه مردم لبنان همسو کرده و از مطالبات بحق مردم لبنان دفاع و پشتیبانی کنند و اظهار انزجار و تنفر از مسببین انفجار بندر بیروت در لبنان بکنند.

21.08.2020

از اعتصابات کارگری در ایران حمایت کنیم!

از اعتراضات و اعتصاب گسترده کارگران علیه نظام

استثمار گر حمايت كنيم!

امين بيات



اعتصا بات كارگران استثمار شده در ايران رشد روز افزون و چشمگيري را نشان ميدهد، كه در آن كارگران شركت نيشكر هفت تپه يکپارچه و متحد با دستمزد هاي زير خط فقر در ادامه اعتصاب و اعتراضات خود مصمم و ديگر آب از سرشان گذشته و آماده هر گونه فداكاري براي زنده ماندن حق حيات خود و خانواده اشان، هستند.

در مرحله اول كارگران خواستار پرداخت حقوقهاي معوقه ي خود ميباشند، و همچنين از لحاظ سياسي خواهان اين هستند كه نيشكر هفت تپه به مالكيت " دولت " در بيايد.

در كنار كارگران هفت تپه ، كارگران شركت هيكو دراراك نيز به اعتصاب پيوسته و خواستهاي مشترك و مشابه را دنبال ميكنند، جنبش مطالباتي كارگران در تهران و مشهد در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزايای خود در اعتراض به عدم پرداخت پاداش بازنشستگي صندوق پس انداز بازنشستگي كاركنان خود تجمع و به اعتصاب كارگران هفت تپه كه 64 روز است كه در اعتصاب بسر ميبرند ، پيوستند.

در ادامه تحصن اين دو شركت بزرگ كارگري اعتصاب گسترش فوق العاده چشمگيري در مدت زمان كوتاهي داشته است واز آنجمله به اعتصاب پيوستن هزاران نفر ازكارگران پالایشگاههای ایران ازجمله پالایشگاه آبادان، پارسیان، پتروشیمی لامرد، پارس جنوبی و میدان نفتی آزادگان شمالی ، و شركت نفت قشم و ده ها شركت تابعه ي ديگر كه به اعتصاب سراسري پيوسته اند.

اصل در خواست كارگران علاوه بر پرداخت حق و حقوق معوقه خود و آزادي همكاران بازداشت شده، در حقيقت اين است كه اين شركت ها توسط سپاه پاسداران ، و دولت امنيتي و رانت خوار به افراد خصوصي سرمايه دار واگذار يا فروخته شده هستند، كارگران خواهان باز گرداندن اين واحد هاي توليدي از بخش خصوصي به دولتي ميباشند، كه در حقيقت بدینوسیله خواهان كوتاه كردن دست غارتگران رانت خوار و استثمارگر ، از سرمايه هاي ملي مردم ، ميباشند، يعني بيت رهبري ، پاسداران، سرمايه داران، و همچنين خواهان خود گرداني

کارخانجات بدست کارگران میباشند.

فضای بسیار نا مساعدی که در سرتا سر کشور سایه افکنده ، بیکاری، گرانی، نبود امنیت فردی، ورشکستگی اقتصادی و اعتصابات کارگری که از بی برنامه‌گی دست اندرکاران جمهوری اسلامی و بی لیاقتی آنها را نشان میدهد که همه چیز را با استناد به پیامدهای تحریم های آمریکا و اتحادیه ی اروپا و سازمان ملل را باعث کشاندن اقتصاد در جمهوری اسلامی به ورشکستگی کامل، می پندارند.

سیاست رانت خواری دولت امروز در ایران در مقابل برگرداندن این شرکتها به مالکیت دولتی یا عمومی ، راه حل مقابله با تحریم ها در حمایت از خصوصی سازی شرکتها یعنی افزایش تولید داخلی آنها در حمایت از سرمایه داران رانت خوار داخلی است، و این در حالیست که خود وابسته گان به جمهوری اسلامی اذعان میکنند که نتوانسته اند چرخه تولید داخلی را رشد بدهند و تولید داخلی سه یا چهار دهه ی گذشته تحقق نیافت و عملا کارخانجات ورشکسته اعلام شدند ، و این کارخانجات ورشکسته را با قیمت های من در آوردی به بخش خصوصی، فروختند.

امروز اما کارگران مصمم و متحد دریافته اند که در چار چوب همین قانون اساسی واصل 44 آن به خصوصی سازی یعنی حراج ثروت مردم ، باید پایان یابد و دست اندر کاران و دزدان ، غارتگران ثروت ملی مردم توسط آخوند ها و پاسداران کوتاه گردد.، و اموال عمومی و ملی مردم در اختیار "دولت" قرار بگیرد ، حالا تا چه زمانی این دولت نا لایق و رانت خوار اموال ملی و مردمی را در اختیار دولتی که نالایقیش ثابت شده که نماینده واقعی مردم هم نیست، و مشتی دزد و رانت خوار و سپاهی آنها برنامه ریزی میکنند تا زمانی که دولتی مردمی و با برنامه ریزی مردمی بنفع عموم مردم در جهت رفاه عمومی و تامین استقلال اقتصادی ، بهبود معیشت کارگران ، بر سر کار آید.

تا زمانی که عوامل اقتصادی کشور مستقل عمل نکنند و منافع مردم را در نظر نگیرند، یعنی صنایع کلیدی کشور، منابع زیر زمینی نفت و گاز ، بانکداری ، بازنشستگی ، بازرگانی خارجی، تولیدات نیروی برق و گاز، تامین آب آشامیدنی در سراسر کشور ، راه آهن ، شرکت های هواپیمائی، کشتیرانی ، کشاورزی ، حفظ جنگلها و محیط زیست، همه و همه به تملق مالکیت مردمی و یک دولت مردمی منتخب واقعی مردم در نیاید ، و دست تبهکاران و دزدان کوتاه نگردد، روزگار کارگران

بخصوص از این که هست بدتر خواهد شد.

کار این دولت امنیتی و حزب الهی بجائی کشده که اوراق فروش نفت خام ازطرف دولت مزورانه برای فروش بمردم ارائه میدهند، کلاشی دولت به کجا کشیده است، کلاهبرداری در روز روشن، فروش نفتی که هنوز استخراج نشده را به مردم میخواهند بفروشند یعنی دست دزدی درجیب مردم کردن با کلاشی تمام، برای مثال حکومت سراپا آلوده به فساد، با تبعیض و ستم، خصوصی سازی مدارس برای مثال که یکی از بحرانهای آموزشی در جامعه است، کجا فرزند یک کارگر قادر است چند میلیون حق ثبت نام به پردازد، مدارس پولی باید در سطح کشور بر چیده شوند.

در چار چوب خصوصی سازی در جمهوری اسلامی تا به حال چه گذشته است:

سیاست خانمان بر انداز خصوصی سازی در جمهوری اسلامی، تنها به صنایع صنعت نفت و پتروشیمی ضربات جبران نا پذیری وارد کرده است، تنها استخراج و فروش منابع زیر زمینی در دستور کار سرمایه داران بوده و این در آمد ها بنفع شخصی و جیب گشاد آخوندها و پاسداران و از جمله خامنه ای و بیت رهبری انجام گرفته است و هیچگونه سرمایه گذاری جهت مدرن کردن وسایل بکاربرده شده در چاه های نفت و پتروشیمی انجام نگرفته و عملا بنا به گفته خود عوامل بالای صنایع نفت و پتروشیمی، فرسوده و از درون متلاشی شده، هستند.

البته که قابل ذکر است این برنامه ها از طرف سرمایه داری جهانی بخصوص "بانک جهانی" و " صندوق بین المللی پول" تدوین و با انواع شیوه های ضد مردمی و ضد کارگری به دولتهای ورشکسته مانند دولت جمهوری اسلامی حتی از طریق زور و با دستوریا کودتا و تهدید و عملا اینگونه دولتها را وادار به اجرای دستورات خود ملزم کرده و در غیر این صورت به عدم پرداخت وام همت میگمارند، همانگونه که به تقاضای جمهوری اسلامی جهت کمک به خرید وسایل ایمنی ویروس کرونا "صندوق بین المللی پول" با دستور آمریکا از پرداخت این وام خود داری کرد، و این در حالیست که جمهوری اسلامی به اجرای برنامه ریزی خصوصی سازی "بانک جهانی" را پذیرفته بود و می پنداشتند که قرار است در جمهوری اسلامی از طریق گردش وام سمت و سوی سرمایه گذاری و صنعتی شدن را طی کنند.

خصوصی سازی درفهم وادراک اقتصاد دانان اسلامی ودست اندرکاران برنامه ریزی اقتصادی در جمهوری اسلامی چنان جا باز کرده که اگر صد بار دیگر خلاف آن ثابت شود گوش این رانت خواران به آن بدهکار

نیست ، اصل داستان بر سرمیلیارد ها دلار منافع است، که دست بر داشتن از این ثروت باد آورد کار این طایفه آخوند و پاسدار نیست، آخوند ها و پاسداران در حقیقت در خدمت منافع سرمایه داری جهانی و "صندوق بین المللی پول" هستند که جلو گیری میکنند از صنعتی شدن ایران و استقلال صنعتی آن، منافع طبقاتی که دست اندر کاران آن ادامه میدهند و تنها سود کلان برایشان مهم است، تا به حال تغییری مثبت در چار چوب اقتصادی کشور به نفع عموم نه داشته است.

در حقیقت برنامه ریزان جمهوری اسلامی چه در داخل و چه در خارج از کشور هر دو منجر به شکست شده است، هرج و مرج در جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده و هر ملا و پاسداری شعار خود را سر میدهد ، هنوز خون جوانان معترض 96 و 98 میجوشد، و برای فرار از واقعیت و ترس از اعتراضات میلیونی افراد دستگیر شده را اعدام میکنند، هنوز جمهوری اسلامی در کلیتش می پندارد که با اعدام و کشتار میتواند ادامه زندگی جنایتبار خود داشته باشد، هنوز در تکاپوی حفظ بیروت ، دمشق ، بغداد و... است واشگ تمساح میریزد، و گوش شنوایی برای عقب نشینی ندارد، و به فروش و قاچاق نفت هم راضی شده و از سه ملیون فروش در روز به یکصد هزار رسیده را بفال نیک میگیرد و درانتظار فرصت نشسته ، از این طایفه مفت خور و فساد بر انگیز چه انتظاری داریم که به منافع عموم مردم و بخصوص منافع طبقه ی زحمتکش جامعه که کارگران هستند به اندیشد.

بهر صورت:

زمان به نفع جمهوری اسلامی به پیش نمی رود، اصلاحات قلابی شکست خورده، اقتصاد ورشکسته شده، دولت خلع سلاح شده و جامعه درروند بی اخلاقی شتابان به پیش میرود و کاری از دستشان همچون گذشته بر نمی آید، زیرا مسبب این نابسامانیها خود شان بودند وهستند، افکارعمومی جهان به جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت تروریستی نگاه کنجکاوانه دارد، تحریم ها هرروز دامنه وسعتشان بیشتر و سخت تر میشود، جامعه بکلی به سوی تعلیق و فروپاشی در حرکت، بی حقوقی و هرج و مرج افسار گسیخته، بیکاری و بی پولی همراه گرانی فریاد رسای کارگران که نان آوران خانواده اشان هستند را به اعتصاب کشانده است.

در چنین شرایطی و ادامه ی چنین وضع اسفباری ، افق و چشم انداز روشنی در جمهوری اسلامی دیده نشده ونمی شود، نا کار آمدی رژیم

بصورت کاملاً روشن در معرض افکار عمومی دیده میشود، جز شعار و ترور ، خفقان و اعدام عکس العمل دارو دسته دیوانه آخوند ها و پاسداران و بیت رهبری، شده است "اسلامیت" جمهوری اسلامی کاملاً و مطلقاً زیرسئوال رفته بجزبخش آخوند و حزب الهی ، منافع ملی توسط جمهوری اسلامی لگد مال شده ، مسئولیت ملی در دستگاه حکومتی معنی ندارد، دیگر دولت و بیت رهبری تسلط بر اطرافیان خود را هم ندارند چه برسد به کل جامعه .

زمانیکه در حال حاضر کارگران بیش از 32 کارخانه در اعتصاب بسر میبرند، یعنی کارخانجات ورشکسته اند، یعنی دولت دیگر مشروعیت ندارد، و چشم انداز اعتصابات سراسری همراه با تظاهرات سراسری نوید بهم پیوستن را میدهد ، یعنی بدین وسیله ممکن ماشین دولتی ، دستگاه سرکوبگر دولتی در هم شکسته است، و این همه در حالیست که کارد به استخوان مردم و بخصوص کارگران رسیده است ، در یک پروسه ی با برنامه میتوانند بهم نزدیک و کار رژیم تبهکار را با اعتراضات و اعتصابات یکسره کنند ، راه دیگری وجود ندارد.

از اعتصاب بحق کارگران ایران ، سندیکاهها، تشکل های مستقل کارگری پشتیبانی میکنیم.

18.08.2020

ژاک لاکان و ناسیونالیسم

فرا نسوی



از دامگه «کنش فرانسوی» تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

برگرفته از سایت رادیو زمانه

10 اوت 2020

علی شریعت کاشانی

در ادبیات روان‌کاوی پس از فروید به جای پای
یک ملی‌گرایی آمیخته به عرف و سنت‌گرایی در
منازلی از دیدگاه‌ها و درس‌گفتارهای ژاک
لاکان پی می‌بریم. حقیقت این است که این
ملی‌گرایی، برخلاف آن‌چه که در ملی‌گرایی
تُند و تیز راست‌گرایان تُند رو یا
دل‌باختگان فاشیسم و نازیسم هم‌روزگار او
می‌بینیم، دامن‌فکری و سیاسی گسترده به خود
نمی‌گیرد و درمثال به بیگانه‌هراسی یا یهودهراسی در وی (چنان که
برخی گمان برده‌اند) نمی‌انجامد. با این‌همه سایه افکندن حتا



همین اندازه از ملی‌گرایی بر اندیشه و نوشتار و دیدگاه‌های لاکان
شخص او را در تیررس بازخواست و انتقاد قرار می‌دهد. زیرا این
گرایش به دلایلی که در گفتار پیش رو خواهد آمد، گذشته از
نگرانی‌های اخلاقی و انسانی و سیاسی که به میان می‌آورد،
گوشه‌هایی نه چندان اندک از روان‌کاوی او را در سطوح زبانی و
مفهومی و کاربردی به تنگنا می‌کشد و رسالت دانش‌ورانه و
اندیشمندانه‌ای را نیز که برای آن می‌توان قایل بود روان‌یک
چشم‌انداز مداربسته می‌کند. این در حالی است که اندیشه و
جهان‌بینی نظریه پرداز باریک‌بین و بس‌کوشا و نوآوری چون او
بی‌گمان شایستگی این را داشته است که به آفاق علمی و فرهنگی و
انسان‌شناسانه باز و پهناور بپیوندد.

در زیر به گونه فشرده و تندگذر به ملی‌گرایی یادشده، زمینه‌ها و
پیش‌زمینه‌های آن، و همچنین چگونگی بازتاب آن در مراتبی از ذهن و
زبان و نوشتار لاکان می‌پردازیم.

۱ - لاکان از میراث شارل موراس^[1] و لئون بلوا^[2] تا ملی‌گرایی

لاکان در سال‌های جوانی برای چندی شیفته ملی‌گرایی و ملت‌ستایی
روزنامه‌نگار و سیاست‌مدار راست‌گرای فرانسوی شارل موراس می‌شود.
زیر تأثیر این شیفته‌زدگی آثاری که او حتا سال‌ها بعد در مقام
روان‌کاو و خامه‌فرسا می‌پردازد نشانه‌هایی از یک ملی‌گرایی سنتی
را در خود می‌گیرند. این آثار، افزون بر دارابودن وجوه بومی
زبان‌ورزی و استعاره‌گزینی، منعکس‌کننده یک دلبستگی آشکار به سنت
کاتولیکی دین و دین‌باوری نیز هستند، سنتی که در برخی دار و
دسته‌های سیاسی راست‌گرای نیز اغلب همنشین ملی‌گرایی می‌شود (در
گفتار کوتاه پیش رو از گفت‌وگو پیرامون این مورد اخیر چشم
می‌پوشیم).^[3]

شارل موراس طراح نظریه «ملی‌گرایی یکدست»^[4] است. این نظریه
برپایه اندیشه‌ای مداربسته و نفوذناپذیر جان گرفته است و از دید
سیاسی و اجتماعی چیزی جز یک ایدئولوژی واپس‌گرا، محافظه‌کارانه و
انقلاب‌گریز بیش نیست. «ملی‌گرایی یکدست» موراس به‌ویژه در دو چیز
خود می‌نماید: یکی ستیزیدن با هرگونه دگرگونی سیاسی و اجتماعی
بنیانی یعنی «انقلاب» است، و دیگر پاسداشت «عظمت» فرانسه همچون یک
کشور قدرت‌مند و چیره‌جو و جهان‌خواره است. با دارابودن چنین
موضع و اندیشه سیاسی و دیدگاه برتری‌جو است که موراس به گروه

راست‌گرای «کنش فرانسوی» [5] می‌پیوندد و نیز در ۱۹۰۸ مدیریت نشریه ملی‌گرای «کنش فرانسوی» را برعهده می‌گیرد. این گروه متشکل است از سلطنت‌خواهانی که بین سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۴۴ به فعالیت سیاسی می‌پردازند و یک گروه «راست افراطی» [6] را شکل می‌دهند. شعار اصلی‌شان پاسداری از «وحدت جامعه» ی فرانسوی برپای ملت‌ستایی و دفاع از سنت بومی و فرهنگی و دید و تفکرات عرفی به‌ویژه کاتولیکی است. هم‌آنان از دید ایدئولوژی سیاسی هوادار کسانی چون موسولینی (در ایتالیا)، فرانکو (در اسپانیا)، و مارشال پتن (در فرانسه) اند و بدین‌روی در راه یک سیاست تمامیت‌خواه و سرکوب‌گر و تبعیض‌آمیز گام برمی‌دارند. این را نیز باید دانست که در دیدگاه ملی‌گرای موراس نژادپرستی به‌ظاهر جایی ندارد، لیکن یهودهراسی یکی از ستون‌های آن است. و ما می‌دانیم که یهودهراسی، همانند بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی درکل، همواره یکی از اصول یا دست‌کم از ویژگی‌های دکترین ملی‌گرایی احزاب «راست افراطی» در اروپا (از موراس و هیتلر و موسولینی گرفته تا امروزه) بوده است.

روان‌کاو و پژوهش‌گر معاصر خانم الیزابت رودینسکو در کتاب ژاک لاکان : پیش‌طرح یک زندگی، تاریخ یک دستگاه فکری (چاپ ۱۹۹۳) برای این نظر است که اندیشه سیاسی موراس «مرتبه‌ای» از روند شکل‌گیری اندیشه لاکان را تشکیل داده است؛ زیرا او زمانی شخصاً با موراس دیدارهایی داشته و در گردهمایی‌های اعضای جنبش «کنش فرانسوی» وی شرکت می‌جسته است. [7] رودینسکو در مستندساختن نظر خویش درباره دیدارهای لاکان با موراس و حضورش در حلقه «کنش فرانسوی» او مرجع مشخصی ارائه نمی‌دهد. با این‌همه سندی که در زیر خواهیم آورد بر درستی گفته او صحه می‌گذارد. درنگریستن و تعریف جامعه از سوی لاکان همچون توالی نسل‌ها و مجموعه‌ای از «خانواده»ها و نه همچون گردهمایی «افراد» از هرکجا که باشند، انقلاب‌گریزی و درجانی او در دایره فرهنگ و سنت محافظه‌کارانه کاتولیکی، و از همه مهم‌تر جایگاه برجسته زبان بومی — فرانسوی در نظام فکری و عرصه مفهوم‌سازی‌ها و مفهوم‌رسانی‌های او، این‌ها همه از مواردی است که او، افزون بر تأثیرگیری از آموزه‌ها و دیدگاه‌های سنتی اکتسابی، از موراس و اندیشه‌ها و دلبستگی‌های عرفی و مسلکی و سیاسی وی به‌ارث برده است. نخستین جلوه‌گاه این میراث دور جوانی‌سالی و دانشجویی لاکان است، ولی همین میراث به‌دلایلی که در متن پیش‌رو خواهد آمد در دوران پیشرفته‌تر زندگانی فکری و نوشتاری او تأثیرگذار بوده است.

گفتیم لاکان جوان سال افسون زد شخصیت موراس و جنبش سیاسی اوست. او در بیست و سه سالگی با بی تابی در انتظار یک دیدار با این سیاستمدار و شرکت جستن در نشست ها و فعالیت های گروه سیاسی او به سر می برد. یک سند تاریخی گویای این واقعیت است. منظور نامه ای است که پامپیل [8] زن لئون دوده [9] (پسر بزرگ تر نویسند) فرانسوی آلفونس دوده [10]) در ۱۹۲۴ برای معرفی لاکان به موراس نوشته است. متن نامه چنین است:

«دوست ارجمند و بزرگ. یک مرد جوان سال به نام ژاک لاکان که دوست ماکسیم است (او ۲۳ سال دارد، دانشجوی پزشکی است، برای امرار معاش همانند بسیاری دیگر به تازگی از تحصیلات پزشکی دست کشیده است) چندین هفته است که از من می خواهد تا امکان دیداری با شما را برایش فراهم کنم. تا اکنون پاسخ دادن به این درخواست را به تعویق انداخته ام، زیرا می دانم که سخت گرفتارید، و نیز احساس می کنم که این مرد جوان پرمدها تا حدودی به خود مغرور است. به تازگی بسیار تحت تأثیر آرای ما قرار گرفته است، و طبعاً تصور می کند که عضویتش [در گروه ما] بسیار مهم است و این که می تواند فعالیت های زیاد برعهده بگیرد. فکر می کنم در آیند نزدیک به کشور سنگال برود. بسیار مشتاق است که شما او را برای عهده دار شدن تبلیغات سلطنت خواهان راهنمایی کنید. آیا می توانید او را فقط به مدت پنج دقیقه، سه شنبه و یا چهارشنبه هرساعت که بخواهید، به حضور بپذیرید؟... به نظرم او یک آدم با فرهنگ و باهوش است. همچنین یادآور می شوم که درکل پرمدها و خودبین و به خود مغرور است. فکر می کنم بتواند در جهت اهداف مقدس ما عمل کند.

به امید دیدار، دوست گرامی. خواهشمندم به این لاکان کوچک جز فرصت یک ملاقات کوتاه زمان عنایت نفرمایید. خود او خواهان چیز بیش تری نیست.» [11]

گفتنی است که همسر نویسند این نامه یعنی لئون دوده نخست یک جمهوری خواه بوده است، ولی در ۱۹۰۵ به جنبش «کنش فرانسوی» می پیوندد و در صف ملی گرایان سلطنت خواه و تندرو درمی آید. او همچنین با کمک های مالی چشمگیر به انتشار روزنامه این جنبش یاری می رساند.

همزمان لاکان جوان سال و سال مند خوانند مشتاق داستان نویس فرانسوی سد نوزده و بیستم لئون بلوا بوده است. بلوا نویسنده ای است که، در کنار هوش مندی و اثرآفرینی ستودنی اش، دل بستگی

تعصب آمیزی به عرف و سنت کا تولیکی دارد، به گونه ای که این گرایش تند و بی گذشت در او تنگ اندیشی می آفریند و وی را رویاروی اندیشمندان و روشنفکران آزادی خواه و نوجوی زمانه قرار می دهد. در کارهای لاکان، حتا در آن ها که پرداخت دوران سال مندی او است، بازبردهایی نهفته و آشکار به نوشته های بلوا دیده می شود. برای نمونه می توان به دو درس گفتار او در ۱۹۶۰ اشاره برد. او در «کتاب هشتم» از سلسله درس گفتارهایش که با عنوان انتقال [12] منتشر شده است در روشنگری این فرایند روانی به داستان «زن بیچار» نوشت. بلوا گریز می زند. [13] زمان پرداخت این «کتاب هشتم» لاکان برابر با ۶۰ سالگی اوست. بازبرد دیگر لاکان به بلوا در «کتاب یازدهم» درس گفتارهایش به نام چهار مفهوم بنیانی روان کاوی [14] به چشم می خورد. این بازبرد مربوط به صحنه ای از اثر دیگری از بلوا به نام رستگاری به دست یهودیان [15] است. [16] لاکان در این زمان ۶۳ سال دارد. این موارد گویای این واقعیت است که پدیدآورند «روان کاوی فرانسوی» تا دوران پایانی زندگانی خویش با آثار و اندیش بلوا تماس نزدیک داشته است.

مورد دیگر، نشانه های یهودستیزی در نوشتار بلوا است و این مسئله رویداشت لاکان را به او خواه ناخواه مورد پرسش و بازخواست قرار می دهد. همین مسئله برخی را، مانند جفری ملمن ([17]) که تحلیل گر ادبی و کارشناس تاریخ آرا و عقاید در دانشگاه بوستون است، به رخنه کردن یهودستیزی این نویسنده به فضای اندیش لاکان و آثار نوشتاریش معتقد کرده است. [18] بلمن می نویسد که بلوا برای لاکان به نحوی در حکم معبر و مفسر فروید است. نیز او شعار «بازگشت به فروید» لاکان را (شعاری که لاکان در ۱۹۵۵ در یک سخنرانی در آلمان سرمی دهد تا مگر به دبستان خود اعتبار و مشروعیت بیش تری ببخشد) دراصل «بازگشت به بلوا» تلقی می کند؛ زیرا در کارهای حتا تازه تر او اشاره هایی به کتاب آن نویسنده (رستگاری به دست یهودیان) دیده می شود و این امر گویای چیزی از گرایش وی به دیدگاه ضدیهود بلوا نیز هست. [19] پس بلمن می اندیشد که لاکان فروید را از رهگذر بلوا و اندیش او باز می خواند و تعبیر و ترجمه می کند، درست همان گونه که ژاک دریدا هگل را در متن شعر شاعر فرانسوی مالارمه باز می خواند و درمی یابد، شاعری که به باور او «مفسر هگل» بوده است! [20] به هرروی ناقد چنین می رساند که در دنیای لاکان، از آن روی که شاهد تأثیرگذاری نویسند تنگ اندیش و یهودستیزی چون بلوا در وی هستیم، از بازگشت واقعی به فروید خبری نیست.

با این همه، اگرچه وجود نشانه‌هایی از عرف و سنت زندگی و صورت مشکوک و ناروشنی از ملی‌گرایی در درس‌گفتارها و نوشته‌های لاکان یک امر مسلم است ولی، چنان که پیش‌تر یادآور شدیم، او را نمی‌توان در صف یهودستیزان بی‌پروا و شناخته شده‌ای درآورد که پیرو یک مرام و ایدئولوژی تنگ‌اندیشانه و نژادپرستانه خاص و مشخص بوده‌اند. در کارهای او نیز نشانه‌ای از یهودستیزی (در معنای راست و درست واژه) به چشم نمی‌خورد. همچنین روند زندگانی خصوصی و اجتماعی‌اش تأییدکننده وجود یهودستیزی یا یهودهراسی در او نیست؛ او در ۱۹۳۸ با سیلويا مک‌کلس[21] (همسر نویسنده فرانسوی ژورژ باتای) آشنا می‌شود که یک زن یهودتبار است، و در ۱۹۵۳ با او زناشویی می‌کند. او همچنین دختری را که این زن در ۱۹۴۱ از وی (بیرون از زناشویی رسمی) به دنیا می‌آورد ژودیت[22] می‌نامد که یک نام عبری و یهودی است. در همین حال او در درس‌گفتارها و نوشته‌هایش به اندیشمندان و نظریه‌پردازانی اشاره می‌برد که شمار درخوری از آنان یهودتبار بوده‌اند، مانند باروخ پینوزا، [23] رومن جاکوبسون، [24] الکساندر کویره، [25] الکساندر کوژو (یا کوژونیکوف)، [26] لوی استراوس، و تنی چند دیگر. و ما می‌دانیم که لاکان در تأیید و توجیه پاره‌ای از مفاهیم و آرای خود از آثار و اندیشه این اندیشمندان فراوان سود برگرفته است. در این میان اما آن چیزی که راه را برای بدگمانی و متصف‌کردن لاکان به یهودستیزی هموار کرده است رویداشت وی به نویسندگی مظنون و یهودهراسی چون بلوا است، نویسنده‌ای که منتقل‌کننده چیزی از ملی‌گرایی به او بوده است و نه یهودستیزی، و نیز تماس دیرینه وی با ملی‌گرایان سرسخت و خشک‌مغزی چون شارل موراس و محفل «کنش فرانسوی» او بوده است. این‌ها همه در دنیای لاکان سایه‌روشن‌هایی پرسش‌برانگیز آفریده‌اند که انتساب یهودستیزی را به وی کم‌وبیش آسان می‌کنند؛ به‌ویژه که در دیار اروپا از دیرزمان تا امروزه اشکال تند ملی‌گرایی و ملت‌ستایی، تیره و تبارگرایی، و زادبوم‌پرستی غالباً با یهودهراسی و بیگانه‌ستیزی درآمیخته بوده است. امروزه در شماری از کشورهای باختری نظیر همین مسئله را در عارضه اسلام‌هراسی و مسلمان‌ستیزی احزاب راست تندرو می‌بینیم که به بهانه‌هایی ناموجه هم مهاجرنشینان مسلمان‌زاده را از هر تیره و تبار هدف قرار می‌دهد.

بنابراین لاکان، با درگیر ساختن خود (از رهگذر موراس و بلوا و تنگ‌اندیشی‌های این دو) در آن‌چه که صورتی از یک «ملی‌گرایی فرانسوی» است، دبستان روان‌کاوی خویش را از یک چشم‌انداز فراخ‌دامن و

فراملی و فراسرزمینی که شایسته یک دبستان دانش‌محور پرتکاپو و بال‌گستر است دور می‌دارد و در تنگنای بومی و میهنی و سنتی جای‌گیر می‌کند. از همین‌جا محدودیت بُرد شعار «بازگشت به فروید» لاکان نیز بر ما روشن‌تر می‌شود. این «بازگشت»، البته بی‌آن که تقلیل‌پذیر به «بازگشت به بلوا» (به‌باور جفری ملمن) باشد، گویای ناتوانی لاکان در پرورش و آرایش یک نظریه روان‌کاوانه به‌راستی خودگردان و خودبسند است. منظور نظریه‌ای است که می‌باید توان درگذشتن از نظام و نظریه فروید بنیان‌گذار را داشته باشد تا این که به یک چشم‌انداز ابتکاری و سراسر تازه‌تر بپیوندد. چنین است که خود لاکان، برخلاف آن دسته از پیروانش که به سرسختی و خوش‌باوری خو گرفته‌اند و در بزرگ‌نمایی روان‌کاوی او نیز سخت کوشیده‌اند، برای نگاه‌داشت موجودیت و اعتبار دبستان روان‌کاوی خویش، آن‌هم در همین حد که هست، چاره‌ای جز «بازگشت به فروید» نمی‌بیند. چه بسا به دلیل ناگزیری چنین «بازگشت»ی بوده است که او در ۱۹۸۰ (در هفتاد و نه سالگی) در یکی از آخرین درس‌گفتارهایش [27] خطاب به هوادارانش می‌گوید: «این با خود شما است که، چنان‌چه خواستید، لاکانی باشید. من فرویدی هستم!» [28] روشن است که فحوای این سخن به نحوی گویای دربستگی «روان‌کاوی فرانسوی» در غیاب فرویدیسم، جایگاه فنی و نظری پرسش‌برانگیز آن در عرصه روان‌شناسی علمی و تحلیلی، و ناگزیر نیاز همیشگی آن به داده‌های روان‌کاوی زیگموند فروید است.

۲ - لاکان از عرف و سنت‌گرایی، بازی با واژگان، و استعاره‌گزینی تا برآمدن «روان‌کاوی فرانسوی»

می‌دانیم که بنیان‌گذار روان‌کاوی، فروید، در گفت‌وگو از گروه و توده مردم و اجتماع گردهمایی «افراد» را از هر رنگ و نژاد و تیره و تبار در نظر دارد. او همچنین پیوسته بر سهم کارآمد «فرد» و توانایی یکایک «افراد» در گسترش فرهنگ و تمدن تأکید دارد. اما لاکان به‌پیروی از ملی‌گرایانی چون شارل موراس جامعه را بیش‌تر متشکل از «خانواده‌ها» و «خانوارها» می‌بیند و نیز ارزش و اهمیت وجودی آن را وابسته به ماندگاری «نسل» [29] می‌داند، و همچنین به ماندگاری اموری چون «زبان» که از دید او یک عنصر قدرت‌مند سنتی و فرهنگی پابرجا است. [30] این را نیز می‌دانیم که لاکان در بحث از «عقده‌های خانوادگی» برای «خانواده» اهمیتی محوری قایل است و آن را هسته اجتماع و جامعه تلقی می‌کند. نیز او موجودیت «خانواده»، «خانواده انسانی»، و «ساختار فرهنگی خانوادگی انسانی» را همچون یک

«سنت» [31] درمی‌یابد. [32] افزون براین، این‌که لاکان با الهام از زبان‌شناسی فردیناند دوسوسور و ساخت‌گرایی انسانی شناختی کلود لویی استروس، ولی هم‌سو با نیت روان‌شناسان و ویژ، خویش، ناخودآگاه را «همچون زبان، ساخت‌مند» می‌شمرد موردی است که با یک دیدگاه متمایل به امر زبانی (به‌مثابه جلوه‌ای از هویت فردی و گروهی و بومی و در نتیجه عرفی و سنت‌گرای) در مطالعه خانواده و اجتماع همخوانی دارد. به هرروی در موضع نسل‌اندیشانه، خانواده‌گرای و جامعه‌پژوهانه لاکان روان‌کاو نشانه‌هایی از یک عرف و سنت‌گرایی بی‌چون و چرا به چشم می‌خورد که در شکل‌یافتن و به‌کارآفتادن ملی‌گرایی ویژ او کارآمد بوده است؛ و در دل این موضع عنصر زبان و شیو زبان‌ورزی، که در گفتارها و نوشته‌های او اندک‌اندک خویشاوند یک زبان «ملی – فرانسوی» و شیو زبان‌ورزی بومی و خودمانی می‌شوند، جایگاه نسبتاً برجسته‌ای می‌یابند.

خویشاوندی زبانی و ملی‌گرای یادشده همان است که در نام‌گذاری روان‌کاوی لاکان نیز، دست‌کم آن‌چنان که همگان و شاگردان او در شناساندن آن کوشیده‌اند، خود را نشان می‌دهد. اینان روان‌کاوی او را «روان‌کاوی به‌شیو فرانسوی» [33] نامیده‌اند که القاکننده یک روان‌کاوی «فرانسوی» و «بومی» و «خودمانی» است. دلایل این «فرانسوی» و «بومی» بودن بر ما روشن است و آن را دست‌کم در سه چیز می‌شود دید. یکی خود زبان فرانسوی است. متن‌های پایه‌ای و هم درس‌گفتارها، مفاهیم اصولی و اصطلاحات فنی، و برداشت‌ها و استدلال‌های لاکان در دل این «زبان ملی» و متناسب با روحیه کلی و روابط دال و مدلولی ویژ آن پیاده شده‌اند. دوم قالب‌های ذهنی و ادراکی ویژ فرهنگ و سنت و زبان جامع فرانسوی است که فهم‌پذیری «روان‌کاوی فرانسوی» و زیر و بم زبان نوشتار آن را برای فرانسویان، و نیز برای دیگر فرانسوی‌زبانان آشنا با روحیه زبان و فرهنگ فرانسوی، میسر ساخته‌اند. سوم، و چه بسا مهم‌تر، خودشیفتگی فرهنگی است که، به فیض چیرگی سنت و زبان «ملی» یادشده بر دبستان لاکان و «فرانسوی» نامیده شدن این دبستان، بهترین فرصت و بهانه را برای ابراز وجود و بالندگی به‌دست آورده است.

افزون بر این‌ها، یکی از کوشش‌های پیگیر لاکان در نوشته‌ها و درس‌گفتارهایش بازی با واژگان فرانسوی و پیشوندها و پسوندهایشان و یا با واژگان فرانسوی کم‌وبیش شبیه همدیگر (از دید صورت یا تلفظ) است، و این کار همواره راهگشای او در استعاره‌پردازی برای بازشناساندن دیدگاه‌ها و مفاهیم و نظریاتش به‌شیو بومی – ملی

بوده است. او خود در یک گفت و شنود مطبوعاتی در ایتالیا (۲۹ اکتبر ۱۹۷۴) چنین می‌آورد: «من برای بازی با واژگان اهمیت بسیار زیاد قایل‌م، شما این را می‌دانید. به دیدن من این کلید روان‌کاوی است.» [34] تردیدی نیست که این گونه بازی‌ها، درعین این که از ذوق و استعداد ادبی ستودنی و توانایی سخن‌ورانه لاکان حکایت دارند، فهم درست و به جای بخش درخوری از متن نوشته‌ها و درس‌گفتارهای او را برای غیرفرانسویان دشوار و گاه نامفهوم گردانیده است. گو این که فرانسویانی نیز که با دستگاه فکری و بازی‌های لفظی و کلامی اغلب پیچید و آشنایی بسنده نداشته باشند به سختی می‌توانند از نیات و نکته‌گویی‌های او سردرآرند. این درست برعکس آن چیزی است که در زبان نوشتاری به رویهم بی‌پیرایه و روشن و فهم‌پذیر فروید دیده می‌شود، در زبانی رسا و درعین حال توان‌مند و استوار که در چارچوب آن رویداشت یک‌راست به مفاهیم و مسائل مورد بحث فرصت و بهانه‌ای برای بازی با واژگان و به میان آوردن مجاز و استعاره و غیره برجا نمی‌گذارد، و نه جایی برای تعابیر و تفاسیر روان‌شناختی پیچ‌درپیچ و نابایسته که برپای این گونه بازی‌های زبانی و استعاره‌گزینی‌ها صورت می‌گیرند.

فشرده‌گویی و پرداخت گزاره‌های اغلب مبهم و رازورانه و گیج‌کننده یکی دیگر از ویژگی‌های زبانی و نوشتاری لاکان است. این مورد، که از جهاتی بی‌ارتباط با رویداشت او به «زبان ملی» و شیفته‌زدگی نسبت به این زبان نیست، به مداربستگی «روان‌کاوی فرانسوی» او می‌افزاید. همین مسئله باعث می‌شود تا خوانند حتی آشنا با زبان و مباحث روان‌کاوی برای پی‌بردن به نیات او و تصور امور مورد گفت‌وگویش نیازمند تأملات باریک و رمزگشایی صبورانه از گفته‌های فشرده و گزاره‌های پیچید و او باشد. شمار درخوری از این گزاره‌ها و فشرده‌گویی‌ها از دید لفظی و روابط دال و مدلولی معماگونه‌شان یادآور برخی نکته‌گویی‌های رازورانه یا «شطحات» صوفیانه‌اند. گو این که در نوشتار لاکان شماری از آن‌ها شاعرانه و دلنشین نیز هستند. در این میان اما باید پذیرفت که این گونه فشرده‌گویی‌های توأم با رویداشت به رازورانگی و ابهام در یک زبان علمی و فرهنگستانی (در زبانی که برای تفهیم مفاهیم و یا جستار معنا باید روشن و فهم‌پذیر و کارگشا باشد) نمی‌تواند جایی داشته باشند، و نه حتی در زبان خود لاکان (دست‌کم به دلیل پیچیدگی دستگاه نظری او و بایستگی بازنمایی مفاهیم آن در قالب زبانی وارسته از گنگی و سربستگی).

فشرده‌گویی در چارچوب گزاره‌های ابهام‌آمیز در متن نوشته‌ها و درس‌گفتارهای لاکان جای‌جای به چشم می‌خورد. در این‌جا دو مورد نمونه‌وارشان را بازگو می‌کنیم.

- در یکی از آن‌ها می‌خوانیم: «می‌توانیم کسی را دوست بداریم، نه فقط به‌خاطر آن‌چه که دارد بلکه همچنین، و دقیقاً، به‌دلیل آن‌چه که از آن محروم است».^[35] این گزاره را بنا بر منطق و روان‌شناسی «فالوس‌محور» و «کم‌داشت» اندیشانه لاکان می‌توان دریافت. گزاره به‌گونه سربسته از اختلاف جنسی میان دو جنس مرد و زن، مسأله کم‌داشت^[36] در هریک از آنان، و تمایل به ازمیان بردن این کم‌داشت دم می‌زند. در این‌جا «آن‌چه که دارد» بر برخورداری مرد از «فالوس» دلالت دارد، و «آن‌چه که از آن محروم است» نبود «فالوس» در زن و در نتیجه کم‌داشت و محرومیت او را می‌رساند. مرد به‌سهم خود از امتیازی که ویژه زن است، یعنی توانایی باردارشدن و فرزندآوری، بی‌بهره است و بدین‌روی او نیز دست‌خوش احساس کم‌داشت است. پس هریک از اینان «دقیقاً» به‌دلیل آن‌چه که از آن محروم است»، و بنا بر کم‌داشت درونی خویش، برآن است تا در دیگری مایه‌گذاری عاطفی کند و او را دوست بدارد. براین اساس عشق‌ورزیدن به دیگری چیزی نیست مگر بازشناختن و پذیرفتن کم‌داشت نفسانی خویشتن و تمایل به آشکارساختن آن از رهگذر پیوند عشق‌ورزانه.

- یکی دیگر از فشرده‌گویی‌های لاکان، که آن هم در گزاره‌ای مبهم و رازورانه به معمای عشق و عشق‌ورزی و دیالکتیک «کم‌داشت» می‌پردازد و دیری نیز زبانزد محافل لاکانی بوده است، چنین است: «عشق همانا دادن آن‌چه را که نداریم به کسی است». لاکان در جای دیگری (درس‌گفتار ۱۲، ۱۹۶۵)^[37] این گزاره را کامل‌تر می‌کند و می‌گوید: «عشق همانا دادن آن‌چه را که نداریم به کسی است که آن را نمی‌خواهد».^[38] او این گزاره را از گفت‌وگوی درازی برمی‌گیرد و بازگو می‌کند که زمانی میان سقراط و آلکیبیادس^[39] (شاگرد سقراط و مرد سیاسی و لشکری) درگرفته بوده است. سقراط جویای عشق آلکیبیادس نسبت به خویش است، ولی آلکیبیادس پاسخ‌گوی این خواست نیست. لاکان این واکنش منفی را به مسأله «کم‌داشت» ربط می‌دهد، به «کم‌داشت»ی که در هریک از آنان وجود داشته است. با در نظر گرفتن خطوط اصلی دستگاه فکری لاکان باید گفت: تمایل یا عشق به‌لحاظ جایگاه وجودی و کارکرد یک پدید دوپهلو است، زیرا دراصل به «کم‌داشت» در وجود خود عنصر عامل (سوژه) و حتا به «نبود» (نبود رابط جنسی) می‌رساند. موضوع تمایل

یا مطلوب عاطفی درواقع کسی نیست که جویند عشق ما باشد، بلکه این مطلوب، خود، موضوع آن تمایلی واقع می‌شود که در وجود ما متمرکز بر خود ماست و این که باید پاسخ‌گوی کم‌داشت‌های ناخودآگاه خود ما باشد. به دیگر سخن، ما به راستی نه عاشق «دیگری» («دیگری» درواقع ناموجود در روابط عشق‌ورزانه) بلکه دلبست آن «تصویر وهم‌آمیز»ی هستیم که از این «دیگری» در ذهنیت و ناخودآگاه خویش برنشانده‌ایم («هرکسی از ظن خود شد یار من» / مولوی). چنین است که ما به آن کسی مهر می‌ورزیم که عشق متمایل به خودشیفتگی ما را «نمی‌خواهد». وانگهی در کنار این عشق، عشق دیگری در کار نیست، و لذا در روابط عشق‌ورزانه «آن‌چه را که نداریم به کسی که آن را نمی‌خواهد» پیشکش می‌داریم!

بدین‌سان لاکان، با به‌میان آوردن گزاره‌های بس فشرده در قالب زبان بومی، خوانند «روان‌کاوی فرانسوی» خویش را (آن‌هم خواننده‌ای که باید با زیر و بم دستگاه فکری، فشرده‌گویی‌ها، و به‌ویژه بازی‌های کلامی و استعاره‌گزینی‌های او آشنایی درست و سنجیده داشته باشد) وادار و ناگزیر به رمزگشایی و تعبیر و تفاسیر دراز می‌کند. او به راستی هرآن‌چه را که خود باید در پرتو لحن و زبانی گویا و روشن و گزاره‌های تهی از سربستگی و چندپهلویی به انجام برساند به دیگران وامی‌گذارد.

بنابراین لاکان جوان‌سال و بلندپرواز، بی‌گمان زیر تأثیر آموزش و پرورش عرفی و سنتی، و با درج‌ازدن در حوز فرهنگ و سنت ملی - کاتولیکی (فرهنگ و سنتی که دیری‌مورد بازخواست و بازنگری اندیشمندان «عصر روشنگری» حتا در خود فرانسه بوده است) به ملی‌گرایی ناروشن و پرخاش‌جویانه کسانی چون شارل موراس می‌پیوندد. هم‌او از این رهگذر به برخی آثار لئون بلوا دل می‌سپرد که بینش و اندیشه‌اش آلوده به تعصبات دینی و نیز عارضه یهودهراسی است. او در دوران پیشرفته‌تر زندگانی همچنان چیز درخوری از هرآن‌چه را که با گرایش‌های ملی‌گرای آمیخته به عرف و سنت کاتولیکی خویشاوندی دارد در ذهن و زبان و اندیشه خویش محفوظ می‌دارد و براین اساس طراح «روان‌کاوی به‌شیو فرانسوی» می‌گردد.

از سوی دیگر کوشش پیگیر لاکان برای سازگار گردانیدن دبستان روان‌کاوی خویش و شماری از مفاهیم آن با روحیه زبان فرانسوی و آن سنت بومی و ملی که در پشت این زبان نهفته است، و به‌خصوص

روی‌آوری او در قالب زبان فرانسوی به بازی‌های واژگانی و کلامی و نیز استعاره‌پردازی هنگام نگارش و گفتار و در روند استدلال و برداشت (به‌منظور تفهیم پاره‌ای از مفاهیم و آرای خویش)، در روان‌کاوی او حال و هوایی فرانسوی می‌دمد و خواه‌ناخواه آن را در سطوح فکری و مفهومی و نوشتاری به رنگ و جلای امر بومی و ملی می‌آراید. ولی این نیز واقعیتی است که دانش روان‌کاوی را، همانند بسیاری از دیگر دانش‌ها، نمی‌توان به مرز و بوم زبانی و فرهنگی و جغرافیایی ویژه‌ای بازایستاند. فهم مفاهیم بنیانی آن را نیز نمی‌شود همیشه و همه‌جا در گرو بازی با واژگان و استعاره‌گزینی پیاپی درآورد؛ وگرنه با چیزی از نوع ادبیات سرگرم‌کننده سر و کار خواهیم داشت. تردیدی نیست که لاکان در پرتو این‌گونه «بازی‌ها» و «استعاره‌ها» شماری از مفاهیم روان‌کاوی خویش را آسان‌تر به فرانسوی‌زبانان منتقل می‌کند و توضیحات فهم‌پذیرتری در دسترس‌شان می‌گذارد. با این‌همه این توضیحات، چون در قالب یک زبان و ذهنیت آشنا و خودمانی ارائه می‌شوند و به‌ویژه با «روان‌کاوی فرانسوی» او همدلی و همنوایی دارند، از تنگناهای بومی و ملی و زبانی یادشده به‌سختی فراتر می‌روند، و از همین روی در باروری و گسترش نظریه کلی روان‌کاوی نقشی به‌مراتب کم‌رنگ‌تر از آن چیزی را دارند که لاکان و لاکانیان برای آن قایل شده‌اند.

پانویس‌ها و منابع

[1]. (Charles Maurras (1868-1952

[2]. (Leon Bloy (1846-1917

[3]. برای چگونگی بازتاب دین و دین باوری در اندیشه و آثار لاکان بنگرید به مقاله من زیر عنوان «جلوه‌های دین و دین باوری در روان‌کاوی لاکان» در تارنمای «زمانه»، به [این نشانی](#).

[4]. Nationalisme intégral

[5]. (Action française (1908-1944

[6]. Extrême droite

[7]. Cf. Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse d'une vie, histoire d'un système de pensée*, Paris, Fayard

(Pampille = Marthe Allard (1878-1960 .[8]

(Léon Daudet (1867-1942 .[9]

(Alphonse Daudet (1840-1897 .[10]

Cité in Deschodt, Pierre-Jean (1995), *Cher maître, Lettres à Charles Maurras*, Paris, Christian de Bartillat, .p. 602 .[11]

Transfère .[12]

Lacan, Jacques (1960-61), *Le Transfert, Le Séminaire, Livre VIII*, Paris, Seuil, réed. 2001 .[13]

Les quatre concepts fondamentaux de la psychanalyse .[14]

Salut par les Juifs .[15]

Lacan, J., (1964), *Les quatre concepts fondamentaux de la psychanalyse, Le Séminaire, Livre XI*, Paris, Seuil, réed. 1973 .[16]

Jeffrey Mehlman .[17]

Mehlman, Jeffrey (1982), "The Suture of an Allusion : Lacan with Leon Bloy", in id. *Legacies : Of Anti-Semitism in France*, SubStance, Vol. 11, N° 1, pp. 99-110 .[18]

همچنین برای آرای بیش‌تر جفری ملمن دربارهٔ نشانه‌های یهودستیزی در لاکان بنگرید به پیش‌گفتاری که او در مقام مترجم بر برگردان انگلیسی‌زبان جلد دوم *سینار* (چاپ دانشگاه شیکاگو) تألیف الیزابت رودینسکو آورده است، با این مشخصات:

Roudinesco, Élisabeth (author), Jeffrey Mehlman (translator), *Jacques Lacan & Co : A history of psychoanalysis in France (1925-1985)*, University Of Chicago Press, 1990

Mehlman, Jeffrey, « *The Suture of an Allusion: Lacan with Leon Bloy* », op. cit., pp. 104 -105 .[19]

As though the return to Freud to whom history has granted the“ nobility of Jewish genius in fact masked an unwitting return ”.to the unreadable. Leon Bloy of *Le Salut par les juifs*

: Mehlman, J., *Ibid.*, p. 104 .[20]

In this sense, Bloy would serve as an interpretant, in my“ ...reading, of Lacan’s reading of Freud

Sylvia Maklès .[21]

Judith .[22]

(Baruch Spinoza (1632-1677 .[23]

(Roman Jakobson (1896-1982 .[24]

(Alexandre Koyré (1892-1964 .[25]

(Alexandre Kojève = Kojevnikov (1902-1968 .[26]

Lacan, J. (1980), *Séminaire de Caracas*, 12 juillet 1980, .[27]
.in *L’Ane – Le Magazine freudien*, avril-mai 1981, n°1

C’est à vous d’être lacaniens, si vous voulez. Moi, je» .[28]
«suis freudien

Génération .[29]

Roudinesco, Elisabeth (1993), *Jacques Lacan : Esquisse .[30]*
d’une vie, histoire d’un système de pensée, éd. Op. cit.,
.p. 201 sq

Tradition .[31]

[32] . در این مورد بنگرید به مقاله من در تارنمای «زمانه»، زیر
عنوان «جامعه و پیوند اجتماعی در روان‌کاوی لاکان».

Psychanalyse à la française .[33]

Lacan, J., «Conférence de presse du Dr Lacan, le 29 .[34]
octobre 1974 au Centre Culturel Française de Rom», in *Bulletin*

*intérieur de I'École Freudienne de Paris N° 16, Novembre
: 1975*

J'attache énormément d'importance aux jeux de mots, vous le»
« .savez. Cela me paraît la clé de la psychanalyse

*Nous pouvons aimer quelqu'un non seulement pour ce» .[35]
qu'il a, mais aussi, littéralement, à cause de ce qui lui
« .manque*

Manque .[36]

Lacan, J. (1964-65), Séminaire XII, 17 mars 1965 : .[37]
Problèmes cruciaux de la psychanalyse, ou : Les positions
.subjectives de l'être, texte en ligne, p. 132

*L'amour, c'est donner ce qu'on n'a pas à quelqu'un qui» .[38]
« .n'en veut pas*

(Alcibiades (c. 450–404 BC .[39]

از قرارداد با چین چه می‌دانیم؟





ماجرا از 7 تیر 1399 آغاز شد، روزی که محمود احمدی‌نژاد گفت: «دولت ایران مخفیانه در حال امضای قراردادی 25 ساله با یک دولت خارجی است.» عباس موسوی، سخنگوی وزارت امور خارجه، در واکنش به این سخنان گفت که این وزارتخانه شاید این سند را بعد از تصویب در چین منتشر کند. او همچنین ادعای وجود «ابهامات» در این قرارداد را رد کرد.

واژه «شاید» که او بکار برد، جالب توجه است زیرا جمهوری اسلامی تا کنون بسیاری از قراردادها از جمله قراردادهای نفتی را به مجلس هم نبرده و تنش بین جناح‌ها برای کسب قدرت و اتهام زنی فروش کشور را در دوره‌های گوناگونی شاهد بوده ایم. از جمله جنجال برای قرارداد کرسنت در دوره ی خاتمی که با رشوه گرفتن مهدی هاشمی برپا شد و نتیجه هم فسخ قرارداد و محکومیت ایران در دادگاه لاهه و میلیاردها خسارت وارده به ملت ایران بود و نتیجه شفاف را هم تا کنون به اطلاع مردم نرسانده اند.

آنچه از این قرارداد می دانیم

آنچه تا کنون مشخص شده است اینست که دو کشور چین و ایران از سال 2016 توافق نامه همکاری گسترده ی استراتژیکی را امضا کرده اند. برخی این موافقتنامه های 17 فقره دانسته اند. بسیاری از بخش های این توافق های امضاء شده که نهایی نشده، مهر محرمانه خورده و انتشار بیرونی نیافته است.

همینقدر می دانیم که چین معادل 280 میلیارد دلار در بخش های نفت، گاز و پتروشیمی ایران سرمایه گذاری خواهد کرد. 120 میلیارد دلار برای کمک به بهسازی زیرساخت های ایران به ویژه بخش حمل و نقل سرمایه گذاری خواهد شد. این مبالغ که به دلار محاسبه شده، درحقیقت با یوان معامله خواهد شد و دلار آمریکایی نقشی نخواهد داشت.

به گزارش رویترز، در ماه ژوئیه بین 4/4 تا 11 میلیون بشکه نفت ایران به چین صادر شد.

براساس اطلاعات دولت ترامپ، این بدان معنی است که در حال حاضر حدود 50 تا 70 درصد از کل صادرات نفت ایران به چین می رود، و مابقی به سوریه. (1)

این قرارداد چه فوایدی برای چین و ایران دارد

چین جایگاهی برای خود را در خلیج فارس به دست خواهد آورد و به رژیم فرصت خواهد تا از وابستگی اقتصادی به غرب رها شود. این بدان معنی است که جمهوری اسلامی برای ادامه مقاومت علیه ایالات متحده و متحدانش فرصت کافی خواهد داشت. چین در زیرساخت های ایران از جمله حمل و نقل و انرژی سرمایه گذاری می کند و در عوض به نفت ایران با تخفیف دسترسی خواهد یافت. صحبت از حق استقرار پنج هزار نیروی نظامی برای حفاظت از امنیت دارایی های راهبردی در کشور نیز شده است. (این امر بسیار مهمی است و با استقلال کشور صریحا منافات دارد)

ایران کمک بزرگی در کشیدن راه آهن 920 کیلومتری بین تهران و مشهد از روسیه و چین دریافت کرده است و خواستار برقی کردن این خط راه آهن است. اهمیت نقل و انتقال این خط ارتباطی در انتقال نفت و گاز برای چین و روسیه بسیار مهم است. به یمن تحریم های آمریکا، غرب در این پروژه هم غایب است.

انتظار می رود چینی ها تأسیس بیمارستان در مشهد، دومین شهر بزرگ ایران را با جمعیتی بیش از 3 میلیون نفر بر عهده بگیرند. دولت ایران در ماه اوت برنامه ای را برای جذب گردشگران چینی با برداشتن محدودیت در صدور ویزای توریستی اعلام کرد. گردشگران چینی می توانند میلیارد ها دلار وارد ایران کنند.

چین بزرگترین شریک تجارت خارجی ایران است و سهمش 31 درصد از صادرات و 37 درصد از واردات است.

در داخل چه خبر؟

دربخش اصلاح طلبان، مطهری نظری در مورد قرارداد نداده و فقط دغدغه ی مسلمانان ایغور در چین را دارد که چرا مساجدشان تخریب شده است.

صادق زیبا کلام گفته : برخلاف بسیاری از مسئولین مان که مرید و سرسپرده روسها و چینی ها شده اند، ایرانیان تحصیل کرده تر نه به چین و نه به روسیه اعتمادی ندارند که قاعدتا مقصودش خودش است.

عباس عبدی نوشته : بدون اصلاحات سیاسی داخلی هیچ اقدام خارجی

نمی‌تواند مفید باشد.

رضا زبیب، دستیار وزیر خارجه در امور آسیای شرقی در توضیح اینکه این قرارداد شامل چه چیزهایی می‌شود گفته: «اول، همکاری‌های جامع دو کشور در امور سیاسی، شامل دوجانبه و منطقه‌ای و بین‌المللی؛ دوم، همکاری‌های دو کشور در حوزه دفاعی و امنیتی، از جمله مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری و نهایتاً به‌طور طبیعی حوزه اقتصادی که در اینجا حوزه بسیار گسترده‌ای دارد، از مسائل انرژی، آی‌تی، تکنولوژی، زیرساخت‌ها و همه اینها پیش‌بینی شده است. تحقق رکن بسیار بزرگی از این سند بر عهده بخش خصوصی است.» وی بر آنست که «شاید حدود 75 درصد. بخش خوبی از مسیر را با هم جلو رفته‌ایم، اما هنوز کار تمام نیست» (2)

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار، با این عقیده که این تصمیم به معنی چرخش جمهوری اسلامی به سمت شرق است هم‌نظر نیست. او می‌گوید هدف از این حرکت ورود به بازی قوانین بین‌المللی و خداحافظی با سیاست‌های ۴۰ سال گذشته است.

«محمدرضا صباغیان» نماینده مجلس گفت: «ما تجربه ی تلخ برجام را داریم، لذا نظارت را نباید فراموش کرد، چرا که احساس می‌شود دولت می‌خواهد با این قرارداد، شکست تلخ برجام را جبران کند، اما نظارت مجلس نباید فراموش شود. در واقع نباید اجازه داد آشی را که آقای ظریف و دولت می‌پزند، ما در ۲۰ دقیقه همچون برجام سربکشیم.»

«محمدحسن آصفری» دیگر نماینده مجلس هم تأکید کرد: «نمایندگان باید در جریان جزئیات قرارداد ۲۵ ساله با چین باشند.»

نتیجه

گرچه این قرارداد نهایی نشده ولی همه چیز حاکی از مصمم بودن خامنه‌ای برای عقد آن است. چنانکه مصباحی مقدم عضو مجمع تشخیص مصلحت می‌گوید: «دلبستگی دولت به غرب بسیار روشن است، سند همکاری 25 ساله با چین هم بعد از این است که رهبری پیام خاصی و فرد خاصی را (به چین) فرستادند و با رئیس‌جمهوری چین گفت‌وگو کردند. تا پیش از این، این عزم در رفتار دولت ما دیده نشد.» (3)

به عبارت دیگر این خواست رهبری است و نه خواست دولت. حال باید دید دولتی که برجام را به امضاء رسانده و همه میدانند که چشمش به دست غرب است، چگونه می‌تواند این قرارداد را امضاء کند.

«علی ربیعی سخنگوی دولت با بیان اینکه اساساً تقسیم بندی غرب و شرق در سیاست خارجی ما جایگاهی ندارد، گفت: جمهوری اسلامی اساساً در این زمینه خود را محدود نمی‌کند و آماده ی همکاری با همه کشورهاست و محدودیت ما در این زمینه محدود به رژیم صهیونیستی و تحریم‌گران است.»

بدین ترتیب سیاست موازنه منفی که بر سر در وزارت امور خارجه است باید کنده شود چون خبر از سیاست موازنه مثبت است. با وجود اینکه سخنگوی دولت با این سیاست جدید خود را موافق نشان می دهد پشت پرده خبرهای دیگری هست از جمله اینکه قالیباف در ملاقات با رهبر طرح اقتصادی عرضه می کند و موجب گلایه روحانی می شود. (4)

مشکل دیگر این قرارداد تضاد آن با قانون اساسی اسلامی است :

اصل 153 : هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی، اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد ممنوع است.

این آشکار است که خامنه ای برای رهایی از تنگنای مالی و انزوای بین المللی چون پشتیبانی مردمی ندارد و از جانب دیگر شایع است که در فکر ابقای سلطنت آل خامنه ای است، ناچار است که به دولتهای خارجی متکی شود و فعلاً به شرق پناه می برد و همانطور که بارها مجلس را دور زده، قانون اساسی را هم دور خواهد زد.

در شرق دستکم دیگر صحبت از دموکراسی و حقوق بشر نخواهد بود، گو اینکه در غرب هم خبری نبود. اگر دموکراسی بود برای خودشان بود ولی همین بهانه ی تبلیغاتی هم گرفته خواهد شد.

متضرر واقعی ملت ایران و جنبش دموکراسی خواهی ایران است که نه اپوزیسیون منسجمی دارد و نه پشتیبان جهانی. غرب دمکراتیک که هیچوقت اعتنایی به او نکرده، شرق غیر دمکراتیک هم که تکلیفش روشن است. ظاهراً لیبرال ها تنها نیرویی هستند که اساساً نظر به داخل و به مردم ایران دارند. باقی هر کدام به افقی بیرون از مرزها نگاه می کنند.

جمعه - 27 تیر 1399

17/07-2020

(1)

-[https://www.dagensps.se/bors-finans/ravaror/kina -
importerar-stora-mangder-olja-fran-iran](https://www.dagensps.se/bors-finans/ravaror/kina-importerar-stora-mangder-olja-fran-iran)

(2)

[https://aftabnews.ir/fa/news/660514/%D9%88%D8%A7%DA%A9%D9%86%D8%B4 - %D9%85%D8%B7%D9%87%D8%B1%DB%8C -
%D8%B2%DB%8C%D8%A8%D8%A7%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85 - %D9%88 -
%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3 - %D8%B9%D8%A8%D8%AF%DB%8C -
%D8%A8%D9%87 - %D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A7%D8%AF -
%DB%B2%DB%B5 - %D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87 -
%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86 - %D8%A8%D8%A7 - %DA%86%DB%8C%D9%86](https://aftabnews.ir/fa/news/660514/%D9%88%D8%A7%DA%A9%D9%86%D8%B4-%D9%85%D8%B7%D9%87%D8%B1%DB%8C-%D8%B2%DB%8C%D8%A8%D8%A7%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85-%D9%88-%D8%B9%D8%A8%D8%A7%D8%B3-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A7%D8%AF-%DB%B2%DB%B5-%D8%B3%D8%A7%D9%84%D9%87-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7-%DA%86%DB%8C%D9%86)

(3)

[http://www.jahannews.com/news/733427/%D9%85%D8%B5%D8%A8%D8%A7%
D8%AD%DB%8C - %D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85 -
%D8%AF%D9%84%D8%A8%D8%B3%D8%AA%DA%AF%DB%8C -
%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA - %D8%BA%D8%B1%D8%A8 -
%D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86](http://www.jahannews.com/news/733427/%D9%85%D8%B5%D8%A8%D8%A7%D8%AD%DB%8C-%D9%85%D9%82%D8%AF%D9%85-%D8%AF%D9%84%D8%A8%D8%B3%D8%AA%DA%AF%DB%8C-%D8%AF%D9%88%D9%84%D8%AA-%D8%BA%D8%B1%D8%A8-%D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86)

(4)

طبق شنیده‌ها در جلسه اخیر سران قوا، حسن روحانی، رئیس جمهوری به محمد باقر قالیباف، رئیس مجلس با ناراحتی گله می‌کند و می‌گوید شما در دیدار با رهبری بسته اقتصادی رونمایی کردید در حالی که رهبری گفتند "فرمانده جنگ اقتصادی دولت و بنده هستم!"

[https://www.asriran.com/fa/news/737597/%D8%AF%D8%B1%DA%AF%DB%8C
C%D8%B1%DB%8C - %D9%84%D9%81%D8%B8%DB%8C -
%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C - %D9%88 -
%D9%82%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%A8%D8%A7%D9%81 - %D8%AF%D8%B1 -
%D8%AC%D9%84%D8%B3%D9%87 - %D8%B3%D8%B1%D8%A7%D9%86 -
%D9%82%D9%88%D8%A7 - %D8%AA%DA%A9%D8%B0%DB%8C%D8%A8 - %D8%B4%D8%AF](https://www.asriran.com/fa/news/737597/%D8%AF%D8%B1%DA%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C-%D9%84%D9%81%D8%B8%DB%8C-%D8%B1%D9%88%D8%AD%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%88-%D9%82%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%A8%D8%A7%D9%81-%D8%AF%D8%B1-%D8%AC%D9%84%D8%B3%D9%87-%D8%B3%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D9%82%D9%88%D8%A7-%D8%AA%DA%A9%D8%B0%DB%8C%D8%A8-%D8%B4%D8%AF)

قانون واقعیت را عوض نمی کند

حسن بهگر

آزادی بیان و عقیده ستون دموکراسی را تشکیل می دهد. ماده 19 اعلامیه جهانی حقوق بشر بر آزادی بیان تأکید دارد و در کشورهای دموکراتیک ابراز عقیده آزاد است و این تفاوت بین کشورهای دموکراتیک و استبدادی را معین می کند.



ما از زمان حکومت پهلوی تا به امروز که جمهوری اسلامی حاکم است در برابر اعتراض به دستگیری نویسندگان ، فعالان سیاسی و غیره شنیده ایم که زندانی سیاسی نداریم چرا که هیچکدام دو رژیم مستبد به آزادی بیان باور نداشتند و زندانیان عقیدتی را محل امنیت قلمداد کرده اند. در حالیکه «نبرد بر سر آزادی در صحنه ی جامعه، در حقیقت نبرد بر سر قدرت و حق است، پس ماهیتاً سیاسی است. توجه به این نکته ، محدودیت و سستی گفتارهایی را که می خواهند مبارزه برای آزادی را از بابت سیاسی خنثی بکنند و به عبارتی چاشنیش را بکشند ، بهتر برما معلوم می سازد. آزادی در هر زمینه که طلب شود ، ذاتاً و اساساً سیاسی است . نباید فریفته صفتی شد که به دنبال آن می آید» (1)

نبرد بر سر آزادی بیان، در زمان انقلاب مشروطه به پیروزی رسید و توانست حقانیت خود را در قانون اساسی مشروطه دراصل هفتاد و نهم به ثبت برساند که در آن آمده است : در تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.» این اصل در دوره ی رضا شاه، نه تنها مسکوت گذاشته شد بلکه در سال 1310 با تصویب «قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال کشور» نفس ها را بریدند و در دوره ی محمد رضا نیز با دستاویز قرار دادن همین قانون از هرگونه فعالیت حزبی و گروهی جلوگیری کردند و همین شیوه تا انقلاب 57 ادامه داشت.

در این میان دو استثنأ داشتیم: یکی دولت دکتر محمد مصدق بود که

خود طی نامه ای به ریاست شهربانی متذکر شد که هرچه علیه شخص نخست وزیر و دولت او نوشته شود نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد و نباید مزاحمتی برای اشخاص ایجاد شود و دیگری در دولت کوتاه مدت دکتر شاپور بختیار بود که نمونه ای از حکومت ملی و لیبرال را در تاریخ معاصر ثبت کردند.

مطلب رسیدگی به جرایم سیاسی با حضور هیات منصفه و بصورت علنی به نحوی در اصل 168 قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به ناچار و بنا به جو انقلابی آمد: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت میگیرد.» ولی این بخش از قانون اساسی هم که برای فریب و ظاهر سازی در اوایل انقلاب تصویب شده بود بعدها مسکوت گذاشته شد و به تدریج براهت‌های ولی فقیه و سایر قدرت‌های سرکوبگر افزودند.

اما از رسیدگی به جرم سیاسی مهمتر تعریف جرم سیاسی است .

در ماده ی اول قانون جرم سیاسی جمهوری اسلامی که به تازگی تصویب شده آمده است :

«ماده 1 — هر یک از جرائم مصرح در ماده (2) این قانون چنانچه با انگیزه اصلاح امور کشور علیه مدیریت و نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور ارتکاب یابد، بدون آنکه مرتکب قصد ضربه زدن به اصل نظام را داشته باشد جرم سیاسی محسوب میشود.» (2)

با این تعریف «از همین اول، آنچه که هسته و اساس تعریف جرم سیاسی است و همان اقدام به قصد ساقط کردن نظام است، از متن کنار گذاشته شده. یعنی تمامی این قانونی که قرار است متمرکز بر تعریف جرم سیاسی باشد، متوجه است به فهرست کردن اموری که اساساً از تعریف جرم سیاسی خارج است ولی حکومت بنا به ماهیت و مصالح خود، آنها را سیاسی اعلام کرده است.» (3)

آنچه که در جمهوری اسلامی جرم سیاسی محسوب می شود در حقیقت جرم سیاسی نیست، بلکه با این عنوان می خواهند آزادی بیان را خفه کنند. برای نمونه :

« توهین یا افتراء به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان به واسطه مسئولیت آنان» (4) جرم سیاسی تلقی می شود.

با توجه به قانون بالا کسی نمی تواند هیچ انتقادی از روسای سه قوه بنماید چون متهم به جرم از نوع سیاسی آن میشود. ملایان به این بسنده نکرده اند بلکه «کلیه جرائم علیه عفت و اخلاق عمومی اعم از جرائم ارتكابی به وسیله سامانه های رایانه ای یا مخابراتی یا حامل های داده یا غیر آن» نیز جرم سیاسی تشخیص داده اند. واقعا که نوشتن چنین ترهاتی تحت عنوان قانون فقط از ملایان و همپالکی های فاشیستشان برمی آید .

در کشورهای دموکراتیک جرایم علیه دولت و نظم اجتماعی را جرم سیاسی تعریف می کنند. جرایمی که انتفاعی نیست و جنبه ی سیاسی دارد و مجرمین نمی خواهند بهره ی مالی ببرند بلکه سازمان ها یا اشخاصی هستند که براساس عقاید و نظرات خود اقدام به عملیاتی کرده اند که جرم سیاسی تلقی می شود. برای نمونه ترور اولاف پالمر نخست وزیر سوئد یک جرم سیاسی تلقی میگردد. تهدید یا ارباب مردم که توسط گروه های سیاسی افراطی اعمال شود را در زمره ی جرم سیاسی میدانند. می بینیم که تفاوت از زمین تا آسمان است .

ملایان پس از چهل سال بگير و ببند خواسته اند جرم سیاسی را تعریف کنند و قانون بگذرانند چنین دسته گلی به آب داده اند و درحقیقت اعلام می کنند که همچنان می خواهند صداهای اعتراض را خفه کنند و آزادی بیان و حقوق فردی را به رسمیت نشناسد و به حریم خصوصی افراد تجاوز کنند.

ادامه ی چنین حق کشی از سوی جامعه ی بزرگ ایران واکنشی بزرگ می طلبد که ضربه سهمگین آن متوجه حاکمان فعلی خواهد شد. مردم هنوز پس از سالیان دراز از آرمان های آزادیخواهانه ی خود دست نداشته اند و تا به حال برای آنها بهای سنگینی پرداخت کرده اند . با صدور حکم و تصویب قانون و چماق بسیج، برای مدتی می توان بر عمر حکومت خود افزود، ولی در نهایت از چنگ مردم نمیتوان گریخت.

سه شنبه - ۱۷ تیر ۱۳۹۹

2020-07-07

برگرفته از سایت ایران لیبرال

(1) رامین کامران - این صدای مزاحم (جستاری در باره ی آزادی بیان

(رویه 25

از انتشارات ایران لیبرال 2017

(2) متن کامل قانون "جرم سیاسی"

(3) رامین کامران - جرم سیاسی در جمهوری اسلامی

(4) متن کامل قانون "جرم سیاسی" مندرج در بالا